

هو العليم

محورهای اصلی و سیر منطقی بحث نسخ و بقاء

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر - جلسه یکصد و ششم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

امروز فهرست مطالبی که می‌بایست در این مسئله مورد بحث قرار گیرد را خدمتتان عرض می‌کنیم. بحث راجع نسخ بود و اینکه آیا نسخ به معنای مصطلح داریم که یک حکم در یک زمانی تشریع شده باشد و بعد ابطال شود و حکم دیگری جایگزین آن بشود یا نشود؟ یا اینکه نسخ به این کیفیت نداریم.

تبیین صحیح از حقیقت نسخ

عرض شد که نسخ عبارت است از آمد یک حکم که به ظاهر و به حسب بادی‌الرأی برای آمد نامعلومی تشریع شده است و این حکم **إلى غير النهاية و لاحد** تشریع می‌شود و پس از ابطال آن حکم به این «نسخ» می‌گویند. که عرض شد مطلب به این کیفیت نیست؛ بلکه از ابتدا برای هر حکمی یک آمدی است و همان‌طوری که هر حکمی در تنجزش نسبت به مکلف، تحقق ظرف و موضوع را لازم دارد، همین‌طور از نقطه‌نظر زمان هم می‌توانیم بگوییم که زمان یک دخالت مستقیم و شرط محقق موضوع در تعلّق تکلیف به مکلف را دارد. و اگر من باب مثال ما در ظرف صحت نماز را به حال استقامت و دارای یک شرایط بخوانیم، در ظرف مرض و ابتلاء می‌بینیم آن صلات تفاوت پیدا می‌کند، چرا؟ چون موضوعش عوض شده است و حکم دائر مدار تحقق موضوع است؛ وقتی موضوع متبدّل شود حکم هم متبدّل می‌شود و موضوع یک امر ثابت جزمی نیست، تحقق موضوع [وابسته] به شرایط و اجزاء محقّقه آن است، وقتی شرایط تغییر پیدا می‌کند موضوع هم تغییر پیدا می‌کند و به تغیر موضوع حکم هم متبدّل و متغیر خواهد شد.

رابطه تبدل حکم در زمان شارع با تبدل در زمان متشرعه

بناءً علی هذا گرچه این نسخ یک حکم ابتدایی است که متخیّل ما این است حکم **إلى غير النهاية** و تا زمان وجود مکلف و بقاء و حیات مکلف استمرار دارد و به صراحت **خاتمیّت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم** و به لازمه آن احکام **إلى يوم القيامة مُدَوّن** هستند؛ اما وقتی که تبدّل موضوع می‌شود آنگاه برای انسان آشکار می‌شود که شارع آن حکم را براساس و بر مدار تحقق موضوع شرع و جعل کرده است. و ما می‌بینیم که در خود زمان شارع هم احکام متبدّل می‌شود و هیچ فرقی نیست بین تبدّل حکم در زمان شارع که اسمش را نسخ بگذاریم و بین تبدّل حکم در زمان اهل شرع که ما اسمش را تغییر موضوع بگذاریم، آن به آمد زمانی مربوط می‌شود و این به تحقق موضوع مربوط می‌شود و هر دوی اینها **على السواء** هستند. در زمان شرع و در زمان پیغمبر اکرم حکم عبید و اماء بود و تا زمان آن حضرت و بعد هم وجود داشت؛ اما الآن آن حکم وجود ندارد چون موضوع برای آن حکم نیست.

تفاوت سبق و رمایه در زمان پیغمبر اکرم و زمان کنونی

در زمان پیغمبر اکرم من باب مثال احکامی جهت سبق و رمایه و امثال ذلك داشتیم. گرچه الآن بعضی از فقها فتوا می دهند بر اینکه حلیت مشارطه در سبق و رمایه به همان موضوع زمان پیغمبر **صلی الله علیه و آله و سلم** که اسب دوانی است اختصاص دارد؛ اما اگر ما قائل شویم بر اینکه به طور کلی در زماننا هذا تبدل موضوع است و آن زمان سبق و رمایه يك اثر عقلایی و منافع عقلائیه داشت و از این باب پیغمبر اکرم در سبق و رمایه قائل به مشارطه و تشارط و امثال ذلك شده بود؛ اما در زماننا هذا این مسئله به طور کلی تفاوت کرده است، رمایه در زماننا هذا فقط يك عنوان لعب و لهوی به خود گرفته است، آن رمایه با تیری که با نیزه است فقط يك عنوان بازی و لعبی به خود گرفته است، آن سبق در زمان اهل شرع و در زمان پیغمبر اکرم که يك جنبه عقلایی داشت که برای دفاع از اسلام و جهاد مورد استفاده قرار می گرفت الآن يك عنوان تفریح و تکیف به خود گرفته است. لذا وقتی که این طور است طبعاً تبدل موضوع برای ما آشکار است؛ الآن اسب به درد نمی خورد تا اینکه شما روی آن شرط بندی کنید، در جایی که صحبت از صواریخ و آلات حربیه امروزی و حدیثه است [صحبت از] تیرکمان در اینجا مضحکه است که به تیرکمان سبق و رمایه اطلاق شود و به طور کلی می توانیم بگوییم که حکم سبق و رمایه نسبت به موضوعات اولیه خودش در زمان شارع نسخ پیدا کرده است.

پس نسخ عبارت از تبدل حکم به واسطه انقضاء آمد آن حکم نیست که یا آن آمد از ابتدا برای شارع مبین و واضح و ظاهر باشد یا از ابتدا حتی برای شارع هم بگوییم که واضح و آشکار نباشد و بعد از نسخ برای او روشن شود و خداوند متعال و شارع این حکم را مؤجل تشریع کرده است و این حکم در اینجا در یک اجل و امدی تشریع شده است، هم به این نسخ می گویند و هم به اینکه به طور کلی موضوع برای یک حکمی برداشته شود؛ به طوری که الآن خیلی از احکام دیگر موضوع ندارند، مثل حرمت و نجاست بیع دم و بسیاری از احکامی که در زمان پیغمبر اکرم تشریع شده است، مؤجل به اجلی است و آن اجل عدم انتفاع عقلائیه از موضوع در یک زمانی است؛ ولی اگر در یک زمانی یک انتفاع عقلائی و یک انتفاع واقعی نسبت به حکمی برای مکلفین به وجود بیاید در این صورت آن حرمت بیع متبدل به حلیت بیع می شود. چه اشکال دارد که بیع دم به خاطر اینکه انتفاعی الآن هست، حلال و بلا مانع شود؟! اصلاً در آن زمان دم انتفاعی نداشت؛ انتفاع عقلائیه در آن زمان مطرح نبود، الآن این وسایل و ابزار و آلات جدیده و حدیثه است که این موضوع را به طور کلی متبدل کرده است. بنابراین آن حکم هم در اینجا تغییر پیدا می کند، ما به این هم نسخ می گوییم.

یا در باب سبق و رمایه، اگر نگوییم که از اول سبق یک دلالت عامی دارد که مصداق و موضوع آن در آن زمان فرس یا غیر فرس و یا سهام است؛ بلکه فقط بگوییم که سبق حکمی است که بر موضوع خاصی بر

هر دو قسم و بر هر دو کیفیت جعل شده است، یا باید بگوییم که اگر آن سبق اختصاص به آن داشت پس الآن به طور کلی مسئله مسابقه در ادوات حدیثه بلا حکم می شود و حکم مشارطه و حرمت شرط را در اینجا پیدا می کند یا باید قائل به این شویم یا اینکه باید بگوییم که مسئله مسابقه و سبق یک جهت کلی و سعه ای و اطلاقی دارد که مصادیق آن تفاوت پیدا می کند؛ [در واقع] مصداق و موضوع در آن زمان و متعلق در آن زمان فرس، سهم و قوس بود، الآن متعلق آن در این زمان آلات و ادوات حدیثه است. بنابراین بر هر دو قسمش باید گفت: - حتی اگر قسم اول باشد که اصلاً سبق متعلق بر فرس است و لا يجوز العدول عنه و الخروج عن هذه الحیطة - الآن به طور کلی مسئله مسابقه داخل در قمار است و قمار هم حرام است. بلکه مسابقه بکنند اما شرط بندی و امثال ذلک که بخواهند پول بگذارند حرام است. در عین حال در اینجا هم مسئله، مسئله نسخ است؛ یعنی الآن در شرایط فعلی دیگر حکم آن مسئله مسابقه با سهم و امثال ذلک در اینجا نسخ شده است و بلا فایده است و این حکم لغو است و از لهو و لعب خواهد بود؛ مثل اسب سواری هایی که الآن می کنند؛ الآن از اسب سواری فقط کیف و تفریح مورد لحاظ این مسابقات است چون مسابقات ورزشی برای همه که نیست؛ بلکه یک عده خاصی هستند که باشگاهی هست و کلویی هست و اینها اسب سواری می کنند و اسب سواری را به عنوان یک ورزش شیک و یک تفریح که اختصاص به طبقه خاصی از افراد دارد مورد استفاده قرار می دهند؛ الا اینکه ما در اینجا بگوییم که ممکن است در بعضی از مناطق و در بعضی از محال این سهم و این سبق هنوز مورد استفاده باشد، لذا در اینجا حکم نسخ نشده است.

تلمیذ: اگر همان موضوع عام باشد اختلاف در مصادیق در ازمنه مختلف باشد ...

استاد: این مطلب اول است که دارم می گویم حالا بحث دوم آن در جای خود [می آید]، مسئله اول این بود که سبق حکم عام نیست بلکه حکمی است که بر این موضوع خاص تعلق گرفته است، نه به عنوان یک حکم عام شمولی به عبارت دیگر کُلّی طبیعیّ ذا افراد متعدّده و مصادیق مختلفه و اسباب متفاوتة! بلکه به عنوان یک حکم خاصی که فقط بر فرس تعلق گرفته است والسلام! دیگر بر چیزی تعلق نگرفته است، باید بگوییم که آن حکم نسبت به ما نسخ شده است و این نسخ است و در اینجا دیگر فایده ندارد چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم برای سواری و سوارکاری مسابقه وضع نکرده است بلکه وضع آن برای جنگ و جهاد و ادوات حرب و تقویت مسلمین و امثال ذلک بوده است، حالا فرض کنید که الآن بعضی از خانه ها در بهترین جاهای شهر در آن مناطق بالا هستند و من خودم در بعضی از شهرستان ها دیدم که در بعضی از جاها و مناطق بسیار عالی و امثال ذلک دکور منزلشان این است که در خانه یکی دوتا اسب هم داشته باشند! عصرها بیرون بیایند و سوار اسب شوند و در خیابان ها راه بروند و امثال ذلک، هنوز هم این مسائل [هست]، دیگر در اینجا مسابقه اسب معنا ندارد، این دیگر دکور منزل است.

تیراندازی هم در اینجا همین‌طور است؛ تیراندازی دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گیرد؛ مگر برای عدّه خاصی که اینها بخواهند تفریحی کرده باشند مثل بقیه تفریحاتی جدیدی که آمده است، تیراندازی هم از این باب باشد؛ الاّ اینکه بگوییم: در بعضی از نواحی و بعضی از محالّ مورد استفاده است که مطلب در آنجا فرق می‌کند، این مطلب اوّل بود.

مطلب دوم اینکه عرض شد در مسابقه و در سبق و رمایه این مطلب یک وقت از باب حکم عام شمولی است؛ یعنی حکم عام و به عنوان کلی طبیعی است که هر چه که عنوان سبق بگیرد در حکم حلیت شرط، مشارطه بر آن رفته است، حالا این در هر زمانی مطابق با آن زمان [با] تحقق یک نفع عقلانی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اینجا دوباره می‌توانیم بگوییم که این حکم نسبت به متعلّقش در زمان رسول اکرم **صلی الله علیه و آله و سلّم** نسخ شده است، نه نسبت به هر متعلّقی! الآن این حکم نسبت به متعلّق خاص در زمان شارع نسخ شده است؛ چون الآن دیگر موضوع ندارد و نفع عقلایی در اینجا مترتب نمی‌شود، دوباره در اینجا مسئله، مسئله است.

بنابراین به‌طور کلی ما اصلاً نسخ به معنای يك حکمی که دارای يك آمد ما لا نهایه باشد نداریم. نسخ عبارت است از ابطال و لغویت حکمی در برهه‌ای بعد از تنجّز آن حکم در برهه دیگر، و این ابطال به واسطه تبدل موضوع برای افراد پیدا می‌شود. مصالح عباد در زمان رسول اکرم **صلی الله علیه و آله و سلّم** اقتضاء می‌کرد که به سمت فلسطین و بیت المقدس نماز بخوانند؛ بعد که حکم متبدل شد و مصالح تغییر پیدا کرد و موضوع عوض شد طبعاً حکم هم عوض می‌شود و نماز به سمت مسجد الحرام متبدل می‌شود. [در مورد] این مسئله خواستم مثالی برای تبدل موضوع در اینجا بیاورم.

رایج بودن حکم نسخ در همه ازمه به اقسام مختلف

بناءً علی‌هذا می‌توانیم بگوییم که حکم نسخ در هر زمانی رایج و دارج است؛ به تبدل موضوع، چه به تبدل زمانی و چه به تبدل مکانی یا به تبدل خود مکلف، به هر کدام از اینها باشد و شرایط، می‌توانیم بگوییم که حکم، نسخ می‌شود و حکم، باطل می‌شود و دوباره با تحقق آن شرط و موضوع آن حکم دوباره احیا می‌شود یا به‌طور کلی دیگر احیاء نمی‌شود. در زمان اُمّ سابقه این روزه و صوم وصال و صوم سَمَت و امثال ذلک تشریع شده بود؛ ولی در زمان شارع این حکم نسخ شد و دیگر احیاء نخواهد شد.^۱ خیلی از احکام است که در زمان شارع نسخ شده است؛ اما در روایات داریم که با ظهور حضرت **بقیة الله** ارواحنا فداه دوباره آن احکام ممکن

^۱ الکافی، ج ۴، کتاب الصّیام، باب وجوه الصّوم، ص ۸۳، ح ۱.

است احیاء شوند؛ فرض کنید که توارث از اخوة دینی ممکن است در زمان حضرت **بقیة الله** احیاء شود^۱ یا فرض کنید بعضی از موارد مربوط به نسب و امثال ذلک ممکن است در زمان **بقیة الله** تغییر پیدا کند و نباید بگوییم که در زمان شارع این طور بوده است؛ پس چرا عوض شده است؟! چون این امر به دست ولی امر است و ولی امر یا خود پیغمبر اکرم **صلی الله علیه و آله و سلم** است یا ائمه معصومین **علیهم السلام** هستند که آنها تشخیص موضوع می دهند و با تشخیص موضوع هم ممکن است که حکم به آنها بار شود، این مسئله نسخ بود.

ارتباط بحث نسخ به مسئله بداء

به دنبال این مطلب بحث به اینجا کشیده شد که مسئله بداء در اینجا چطور می شود؟ مسئله نسخ را به مسئله بداء مرتبط کرده و گفته اند که چنانچه در قضیه نسخ ابطال یک حکم یا ظهور آمد یک حکم است، در قضیه بداء هم آن عبارت است از ابطال یک حکم تکوینی یا ظهور آمد یک حکم تکوینی و خلاف آن پیش راعی و مکلف و انسان. گفته اند که همان طوری که نسخ عبارت است از تبدل یک حکم در عالم تشریع، بداء عبارت است از تبدل یک حکم در عالم تکوین.

روایات بداء درباره برخی از ائمه علیهم السلام

و لذا روایاتی هم در این زمینه ذکر شده اند مثل روایات مربوط به اسماعیل بن جعفر الصادق^۲، روایات مربوط به حضرت محمد فرزند امام هادی **علیه السلام**^۳ و همین طور روایات دیگر. ممکن است چنین مسئله ای در مورد حضرت **علی بن الحسین الأكبر** با حضرت **علی بن الحسین سجاد علیهم السلام** به همین کیفیت باشد؛ چون از بعضی از روایت و از بعضی از السنه احادیث این مسئله استفاده می شود که حضرت **علی بن الحسین الأكبر** قطعاً از حضرت سجاد بزرگ تر بودند^۴ و در این هیچ شکی نیست همان طوری که در بعضی

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، کتاب الفرائض و المواریث، باب نوادر المواریث، ص ۳۵۲، ح ۵۷۶۱:

«و قال الصادق علیه السلام: إن الله تبارک و تعالی آخی بین الأرواح فی الأظلة قبل أن یخلق الأجساد بألفی عام فلو قد قام قائمنا أهل البيت ورث الأخ الذی آخی بینهما فی الأظلة و لم یورث الأخ فی الولادة.» ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۷۹: «امام صادق علیه السلام: خداوند تبارک و تعالی در اظله (یعنی در اصل و در ظلال، که عالم خلق پدید نیامده بود) بین ارواح عقد اخوت بست (آن ارواحی که در اینجا با یکدیگر بسیار نزدیک هستند، در آنجا بین آنها عقد اخوت بسته شده است) قبل از اینکه اجساد و اجسام را خلق کند به دو هزار سال فاصله. پس وقتی که قائم ما اهل بیت ظهور کند و قیام نماید، ارث می دهد به آن برادری که با برادر دیگر در اظله و در اصل، میان آنها عقد اخوت بسته شده است، و به برادرانی که از جنبه ولادت و رحمیت برادر هستند، دیگر ارث نمی دهد.» (محقق)

^۲ التوحید، شیخ صدوق، ج ۱، باب البداء، ص ۳۳۶، ح ۱۰.

^۳ الکافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب الإشارة و النص علی ابي محمد علیه السلام، ص ۳۲۶، ح ۸.

^۴ نفس المهموم، ص ۱۹۲ و ۱۹۳؛ دمع السجوم، ص ۱۶۴ و ۱۶۵. جهت اطلاع بیشتر به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۸ رجوع شود.

موارد می‌شنویم که [ایشان] هیجده ساله بودند و یا چیز بودند، نه خیر! اینها صحت ندارد. حضرت سجاد **علیه‌السلام** قطعاً در کربلا بیست و چند سال سن داشتند و فرزند ایشان حضرت امام محمد باقر **علیه‌السلام** پنج ساله بود که در کربلا هم حضور داشت و قطعاً حضرت علی اکبر بزرگ‌تر از حضرت سجاد است و ادله تاریخی بر این مسئله هست و حتی به حضرت امام سجاد، **علی‌الوسط** می‌گفتند؛ **علی‌الاکبر و علی‌الوسط و علی‌الأصغر** و عنوان اوسط برای حضرت سجاد بوده است. و در آن صحبتی که معاویه با شخصی کرده است که در تاریخ هم هست [از او می‌پرسند که] بهترین فرد را برای خلافت بعد از خودت چه شخصی می‌دانی؟ او می‌گوید که چرا می‌گویند بعد از خودم؟ اصلاً بگویند بهترین شخص برای خلافت الآن چه کسی است؟ می‌گوید که **علی بن الحسین** الآن بهترین شخص است هم از نظر عقل و سیاست و هم از نظر جمال و بهاء و هم از نظر شرافت و امثال ذلک.^۱ این نشان می‌دهد که او نمی‌خواهد پسر وسط امام حسین **علیه‌السلام** را معرفی می‌کند، قطعاً حضرت علی اکبر در آن موقع سنشان به نظر می‌رسد حتی به سی و چند سال رسیده بوده است. اتفاقاً من در یک جا دیدم که هنوز یک نسل از حضرت علی اکبر در بعضی از بلاد وجود دارد، نسلشان به حضرت علی اکبر می‌رسد، ظاهراً در بلاد هند بود، من یک وقت در بعضی از کتب مثل الملل و النحل و امثال ذلک^۲ دیدم باینکه مطلب بسیار مهمی است؛ ولی متأسفانه فراموش کرده‌ام که این را یادداشت کنم و سندش را ذکر کنم. به هر صورت ما در مورد حضرت علی اکبر این مسئله را داریم که اگر امامت به حضرت سجاد نمی‌رسید قطعاً به حضرت علی اکبر می‌رسید؛ یعنی مقامش مساوی با امامت است الا اینکه امام نبودند؛ یعنی ایشان قابلیت برای امامت را دارند.

این مسئله جهات تکوینی بداء است البته فقط مطلب به مطلب امامت ختم نمی‌شود؛ بلکه در همه حوادث طبیعی و در همه نزولات عالم مقدرات و قضا و قدر الهی این قضیه بداء وجود دارد.

سه محور مورد بحث

بنابراین ما باید در سه راه و در سه دایره و وادی بحث کنیم.

اول

مسئله اول: آیات قرآن است که در این مورد **إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ** وجود دارد مثل آیات **﴿يَمَّحُوا آلَهُ مَآ يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾**^۳ و **﴿بَدَأَ اللَّهُ﴾** آیاتی که مربوط به بداء است، آیاتی که مربوط به خیرة الله

^۱ مقاتل الطالبيين، ج ۱، ص ۸۶.

^۲ مصدر در حال بررسی

^۳ سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۴۷:

«خداوند به اراده خود از بین می‌برد و به وجود می‌آورد؛ اما ام‌الکتابی که در آن چیزی معدوم نمی‌شود، در نزد خداوند است.»

است آیاتی که مربوط به مشیة الله است؛ ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱ و به طور کلی تمام آیاتی که دلالت بر اراده و مشیت مطلقه خداوند متعال می کنند و تعارض آن آیات، تعارض بدوی با اراده و مشیت و اختیار انسان بحثی است که در این وادی هست.

دوم

مسئله دوم: سنت است و روایاتی که در این زمینه از ائمه **علیهم السلام** وارد شده اند؛ در مورد علم الهی، در مورد قضا و قدر، کیفیت نزول مقدرات، کیفیت قضاء به دست ائمه **علیهم السلام**، تبدل و تغیر قضاء و اینکه چگونه صدقه و امثال ذلک قضای الهی را تبدیل می کنند، چگونه صله رحم یک قضا را به تأخیر می اندازد و تبدل می کند که در اینجا روایات بسیار زیاد هستند و ما سعی می کنیم تا حدودی اینها را جمع کنیم و الا به نظر می رسد که اگر بخواهیم در این وادی صحبت کنیم ممکن است یک سال طول بکشد؛ یعنی واقعاً یک سال! اغراق نمی کنم ممکن است یک سال طول بکشد. در هر صورت نمی گذرایم خیلی اطاله پیدا کند. این هم یک مسئله است.

سوم

مسئله سوم: می توانیم بگوییم که از نظر اهمیت در عرض اینها قرار دارد بحث عقلی است و تا ما از بحث عقلی فراغت پیدا نکردیم، آیات و روایات به طور کلی برای ما جای سؤال را باقی می گذارند و ما در وهله اول باید از نقطه نظر عقلی و فلسفی بحث بداء را در عالم تکوین روشن کنیم که چه جایگاهی دارد، آن وقت بیاییم سراغ آیات که این آیات و روایات با این مباحث عقلی ما منطبق واقع می شوند یا اینکه منطبق نیستند.

بحثی پیرامون تبدل موضوع با استحاله اشیاء

تلمیذ: این انتفاعی که از فضولات انسانی می گیرند چطور است؟

استاد: استحاله می شود یا نمی شود؟

تلمیذ: نحوه اش را نمی دانم فقط این کار را کرده اند.

استاد: بله این استحاله است.

تلمیذ: چون فقهای قبل حکم حرمت داده بودند.

استاد: نه، این اصلاً به طور کلی استحاله است.

تلمیذ: مرحوم آقا هم آوردند در همین کتابشان که از حرمت فقها تمجید هم کردند که در اصفهان چنین

^۱ سوره انسان (۷۶) آیه ۳۰. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۸۹:

«و شما اراده نمی کنید مگر آنکه خداوند اراده می کند! حقاً و حقیقه خداوند علیم و حکیم می باشد.»

کاری کردند^۱ و ...

استاد: البته آدم بدش می‌آید؛ صحبت بد آمدن و ناراحت شدن و چندش شدن، این یک مسئله‌ای هست. اما اینکه حالا واقعاً اگر **من جمیع الجهات** اصلاً این تبدل موضوعی پیدا کند [اشکال ندارد] حالا فرض کنید [راجع به] انسان [نگوییم]، [راجع به] فرس و حمار و امثال ذلک بگوییم، حالا فرقی این است که این نجس است و آن نجس نیست، در آنجا چه می‌گویید؟! فقط بحث نجاست و حلیت است دیگر، یک وقت ما روی اصل مسئله بحث می‌کنیم که مسائل طبعی و انس و امثال ذلک و به طور کلی بحث جهات تعلقی انسان است؛ لذا این یک حرفی است که بالأخره انسان بدش می‌آید وقتی می‌بیند که به آن یک مارک زدند و اسمش را هم فلان گذاشتند و امثال ذلک. اما فرض کنید که به قول اصفهانی‌ها همین را می‌برند زیر پای گلابی‌شان می‌ریزند بعد شما آن گلابی را میل می‌کنید و خوشتان هم می‌آید، این آزمایشگاه کار همان را می‌کند، مگر چه کار می‌کند؟!

تلمیذ: قمی‌ها آقا، این کاهوهایی که از قم می‌آورند ...

استاد: بله می‌گویند که اتفاقاً اینها خیلی هم مفید هستند!

استاد: حکم شرعی که دائر مدار موافقت طبع و عدم موافقت طبع نیست، حالا یک وقت انسان خودش هم بدش هم می‌آید؛ ولی صحبت در این است که اگر ما بدانیم که این استحاله است آن وقت دیگر حکم فرق می‌کند، حالا من یک مثال برای شما بزنم، من باب مثال بچه‌ای یک سنگ را ببلعد و این سنگ از این بچه خارج

^۱ نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت، ص ۸۷، تعلیقه:

«یکی از مواد غذایی و داروهایی که امروزه در کشورهای کفر از آن استعمال می‌کنند و آن را بهترین مواد و دارو از نظر بهداشتی می‌دانند، غذاها و دواهایی است که از فاضلاب شهرها تهیه می‌نمایند. بدین طریق که کارخانه تجزیه مواد شیمیائی را در محل اجتماع فاضلاب‌ها نصب می‌کنند و آنچه از نجاسات و فضولات انسان و حیوانات و سایر کثافات در فاضلاب است در آن کارخانه می‌رود و تجزیه می‌شود. و از مواد به دست آمده، روغن و کره و مواد نشاسته‌های و پروتئینی و حتی گوشت می‌سازند و همه اقسام از ویتامین‌ها را که به طور سرشار در آن وجود دارد، به صورت مواد غذایی و اقسام دارو در می‌آورند و به بازار عرضه می‌کنند. در زمان طاغوت در نظر داشتند در طهران فعلاً کارخانه کوچکی از آن را در ممر فاضلاب بیمارستان هزار تختخوابی نصب کنند که با اقدام و جلوگیری علماء اعلام عملی نشد. و نیز در اصفهان نزدیک بود این کار جامه عمل بپوشد؛ یک نفر مهندس از فاضلاب آنجا کره‌ای تهیه کرد و به بازار عرضه کرد و خودش هم در مجمع عرضه از آن خورد. گویند: به قدری شبیه به کره طبیعی بود که متخصصین مشکل بود بتوانند بین آن دو را فرق بگذارند؛ از آن عمل هم جلوگیری شد. اما در کشورهای کفر از سالیان درازی است که این عمل مشهور است. و حتی از آن کارخانه عطر مصنوعی می‌گیرند. گویند صابون‌های معطری که از خارجه می‌آید، در بعضی از اقسام آنها همین عطر را زده‌اند. باید دانست که این مواد غیر از موادی است که از نفت می‌گیرند و می‌گویند: هفتاد درصد مواد خوراکی از نفت تهیه می‌شود، و غیر از عطری است که از آن به دست می‌آورند و گران‌قیمت‌ترین و نادرترین اقسام عطر در دنیا است.»

شود و شما هیچ اثری از آثار قاذورات را در آن نبینید، در اینجا اصلاً نمی‌توانیم بگوییم که چون از این مجرا خارج شده است نجس است، این طور نیست، لازمه نجاست استحاله است؛ یعنی اگر این غذایی که می‌خوریم به این کیفیت استحاله پیدا کند نجس می‌شود. اما اگر فرض کنید که این بیاید و به همین کیفیت بدون کمترین چیزی خارج شود، چه کسی می‌گوید که این نجس است؟! نمی‌توانیم حکم به نجاست کنیم. بله، اگر به این سنگ چیزی باشد یعنی **مُلَوَّث** باشد انسان آن را می‌شوید و بعد تبدیل به سنگ می‌کند، آیا دیگر نمی‌شود به این سنگ دست زد؟! شما با آن نماز هم بخوانید من می‌گویم که نمازتان صحیح است، اگر مهر هم قرار دهید اشکال ندارد یا می‌توانید روی آن تیمم هم بکنید! چرا؟! چون استحاله پیدا نکرده است و این مسئله خیلی چیزها را عوض می‌کند؛ یعنی می‌توانیم در خیلی از مسائل این را گسترش بدهیم. در مانحن‌فیه قضیه این است که این را پای درخت می‌برند و بعد درخت این را به یک شکل خاصی مستحیل می‌کند و یک‌یک اجزایش را جدا می‌کند؛ آن مقدار که به دردش می‌خورد را می‌کشد و آن مقدار که به دردش نمی‌خورد را جذب نمی‌کند و این جذب به یک سیب متبدل شود؛ سیب معطر و یک گلایی بسیار خوبی که حضرت عالی جلوی مهمان هم می‌گذارید! لذا این در اینجا استحاله شده است.

تلمیذ: داروهایی که از خارج می‌آورند اگر انسان یقین هم داشته باشد از شراب یا بعضی از چیزهای نجس تحصیل شده باشد بنا بر فرمایش شما تجزیه و ترکیب می‌شود.

استاد: نه یک وقت خود الکل را می‌دهند، فرض کنید در داروهای سینه یا در خیلی از داروها اصلاً خود الکل هست و می‌گویند که این مقدار الکل دارد، این طور نیست که خود الکل را هم استحاله کند بعد قرار بدهند، اگر الکل را استحاله کنند بله ما این حرف را در آنجا هم می‌زنیم؛ ولی وقتی خود الکل را می‌ریزد این حلال است این برای دوام و بقاء و حل بعضی از عناصر مثل سدیم ساخارین و امثال ذلک است که اصلاً باید الکل داشته باشد، این الکل را آنجا می‌ریزند و این دارو به عنوان درصدی الکل دارد، ما به این متنجس می‌گوییم؛ البته نمی‌توانیم بگوییم که نجس است بلکه متنجس است؛ به خاطر اینکه الکل نیست بلکه این الآن مجموعه‌ای است. اتفاقاً این بحث بسیار مهمی است که خیلی‌ها اشتباه می‌کنند و می‌گویند که در هر چیزی اگر یک ذره نجس باشد کل آن را نجس می‌کند و نجس است! اخیراً هم شخصی این شبهه را داشت و صحبت کردیم و بر طرف شد.

در روایت داریم **«الْمَاءُ إِذَا بَلَغَ قَدْرَ كُرٍّ لَمْ يُنَجِّسْهُ الشَّيْءُ»**^۱ چرا این را می‌گویند که **«الْمَاءُ إِذَا بَلَغَ»**؟! به خاطر اینکه وقتی به اندازه کُر باشد این خصوصیات او دیگر این را استحاله می‌کند؛ یعنی این نجس را استحاله

^۱ الکافی، ج ۳، کِتَابُ الطَّهَارَةِ، بَابُ الْمَاءِ الَّذِي لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ، ص ۲. ح ۱.

می‌کند و این غیر از يك ظرف آب است که شما فرض کنید يك قطره بول داخلش بریزید، اگر مقدار آب زیاد باشد مثلاً چند وجب در چند وجب ارتفاع باشد این دیگر اصلاً به‌طور کلی مستحیل می‌شود. حالا با «بَلْعُ قَدَرٍ» کار نداریم با کمتر از آن کار داریم؛ فرض کنید که الآن يك قطره بول داخل يك ظرف آب یا يك تنگ آب بیفتد آیا شما می‌توانید بگویید که کل این ماء نجس است؟! یعنی عنوان نجاسات عشر بر این بار می‌شود؟! نمی‌توانیم بگوییم! بالأخره يك قاشقی که از این ماء بر می‌دارید آیا می‌توانید بگویید که هذا بول؟! نمی‌توانید بگویید که هذا بول یا هذا دم؛ بلکه باید بگویید که هذا ماء متلبس بالبول، این‌طور می‌توانید بگویید. مائی که متلبس به بول باشد متنجس می‌شود؛ بنابراین اگر دست من به آن آب بخورد بعد به جایی بخورد دیگر آنجا را نجس نمی‌کند؛ البته بنا بر این مبنا که متنجس اول دیگر منجس نخواهد بود؛ ولی اگر بگوییم که منجس است آن يك حرف دیگر است. حالا اگر من باب‌مثال این آب را شما در ظرف دیگری بریزید، فرض کنید این آب را در سطل آبی بریزید به‌طوری که استحاله شود، یعنی این آب غلبه نکند تا این اسم بر آن اسم غلبه کند؛ بلکه آن اسم بر این اسم غلبه کند؛ یعنی این ماء ثانی بر این ماء اول غلبه پیدا کند، آن وقت دیگر نجس نخواهد بود و شما می‌توانید از آن ظرف بخورید و این اشکالی ندارد.

تلمیذ: ولو به اندازه کُر نشود؟!

استاد: ولو به اندازه کُر نشود! چون این برای تبدل ظروف است که این ظرف، داخل در ظرف دیگر بشود یا نشود، تا وقتی که در ظرف دیگر داخل نشود، نمی‌توانیم بگوییم که [پاک است] اما اگر این ظرف را در حوض ریختید آن وقت می‌توانید از آب حوض بخورید و اشکالی ندارد، این برای جنبه استحاله است که به‌طور کلی این آب در آب دیگر مستحیل می‌شود.

حالا این یک مطلب است، اگر بینم که واقعاً این عذرۀ انسان یا به‌طور کلی هر عذرۀ نجس العینی یا عذرۀ نجسی استحاله شود؛ من باب‌مثال این را به آزمایشگاه بیاورند و این عذرۀ را آزمایش کنند، همان‌طور که نفت را در آزمایشگاه می‌ریزند و ده‌ها مورد از آن می‌گیرند و هر حرارتی که می‌دهند مقداری از این نفت تبخیر می‌شود و یک جرم خاصی را تشکیل می‌دهد، من باب‌مثال وازلین می‌شود، نایلون درست می‌کنند مواد نایلون جات درست می‌کنند، مواد شیمیایی درست می‌کنند و امثال ذلک. عجیب است که در هر مرتبه‌ای، ماده‌ای از این نفت استخراج می‌کنند، حالا آیا شما به وازلین یا من باب‌مثال به ماده‌ای که از نفت می‌گیرند مثل پارافین، نفت می‌گویید؟! دیگر نفت نیست! این پارافین است، من باب‌مثال این وازلین است، من باب‌مثال یک اسم دیگری دارد، فرض کنید پی‌وی‌سی است، حالا ماده پلاستیک است، این را از این استخراج می‌کنند، این دیگر آن نیست و خاصیت آن را ندارد؛ بلکه خودش خاصیت جدایی دارد. اگر عذرۀ انسان را یک پالایشگاهی مانند

پالایشگاهی که نفت را پالایش - پالایش یعنی تجزیه - می کند تجزیه کند و فرض کنید ویتامین E آن را جدا کند، ویتامین A را جدا کند، مواد قندی را جدا کند، مواد نشاسته ای را جدا کند و امثال ذلک، تمام اینها همان چیزی است که از حضرت عالی آمده است و تبدیل به این مواد شده است و دیگر به آن عذر نمی گویند! اینها عذر نیستند.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ